

مختار با شمر این ذی‌الجوشن چه کرد؟



شیخ طوسی(ره) می‌نویسد: «شمر را دستگیر کردند و نزد مختار آوردند. مختار دستور داد گردن او را زدند و جسدش را در دیگ روغن جوشیده افکندند و یکی از یاران مختار با پای خود سر شمر را لگد می‌کرد.»

شیخ طوسی(ره) می‌نویسد: «#171;شمر را دستگیر کردند و نزد مختار آوردند. مختار دستور داد گردن او را زدند و جسدش را در دیگ روغن جوشیده افکندند و یکی از یاران مختار با پای خود سر شمر را لگد می‌کرد.»

برای شمر بن ذی‌الجوشن اسم‌های دیگری چون اوس یا شرحبیل نیز ذکر شده است. او را ذی‌الجوشن، صاحب زره و جوشن می‌گفتند زیرا سینه او برآمده بود و همانند سپری بسته شده نشان می‌داد. او نخست از یاران علی علیه‌السلام در جنگ صفین و از فرماندهان شجاع و نامدار کوفه بود که در کنار حسن (ع) و حسین (ع) در رکاب امام علیهم‌السلام حاضر بوده است اما سرشت ناپاک او به خاطر عمل زشت مادرش بر محیط و آداب الهی و اجتماعی چیره شد و سرانجام در لشکر عبیدالله بن زیاد قرار گرفت.

روزی مادر شمر که زن بزچرانی بود و در بیابان به کار خود مشغول بود، از چوپانی که از کنار او می‌گذشت، تقاضای آب کرد تا با آن رفع عطش کند. چوپان تقاضای شیطانی خود را شرط دادن آب قرار داد و او نیز پذیرفت و از این طریق، نطفه شمر منعقد شد از این رو امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا خطاب به او فرمود: «#171;یا بن راعیة المِعْزَى؛ ای پسر زن بزچران!

این فرد جنایتکار شماره یک کربلا، توانست از چنگ مختار بگریزد اما مختار دستور داد که او را هر کجا رفته است، پیدا کنند و به سزای اعمال ننگینش برسانند. شمر در ماجرای شورش کوفه بر ضد مختار از عاملان اصلی بود.

به گزارش خبرآنلاین، در کتاب تاریخ طبری جلد ششم صفحه 53 آمده است: «#171;مسلم ضبائی که هم قبیله شمر بود، می‌گوید: «#171;ما فرار کردیم و خود را به محلی در مسیر کوفه و بصره به نام ساتیدما رساندیم و در نزدیکی آن محل، دهکده کوچکی به نام کلتانیّه در حوالی سواحل فرات قرار داشت. ما در کنار تپه‌ای مخفی شدیم که توسط یک روستایی جای ما لو رفت. شب هنگام بود که ماموران مختار ما را محاصره کردند. شمر را دیدم که جامه‌ای خوش‌یافت به تن داشت و بدنش پیس (بیماری برص) بود. ما حتی فرصت سوارشدن بر اسب را نیافتیم. درگیری شدیدی رخ داد. ساعتی بعد صدای الله اکبر شنیدم و کسی فریاد زد خداوند، خبیثی را کشت.»

در جلد ششم تاریخ طبری صفحه 338 نیز به نقل از شیخ طوسی(ره) آمده است: «#171;شمر را دستگیر کردند و نزد مختار آوردند. مختار دستور داد گردن او را زدند و جسدش را در دیگ روغن جوشیده افکندند و یکی از یاران مختار با پای خود سر شمر را لگد می‌کرد.»

همچنین در همین کتاب و در همان جلد در صفحه 374 آمده است: «#171;عبدالرحمن بن عبد می‌گوید: من شمر را به هلاکت رساندم. مختار تا نگاهش به سر بریده شمر افتاد، سجده شکر به جای آورد و دستور داد آن سر را بالای نیزه کنند و مقابل مسجد جامع شهر در معرض دید مردم قرار دهند تا موجب عبرت همگان باشد.»